

«غلوّ در قرآن» از نگاهی دیگر
حمید رضا فهیمی تبار

مفهوم‌شناسی «غلوّ»

در لسان العرب آمده است:

«اصل الغلاء، الارتفاع و مجاوزة القدر في كل شيء و غلا في الدين و الامر يغلوا غلوّ: جاوز الحد»¹

و نیز گفته می‌شود:

«غلا السعر و غيره غلوّاً و غلاءً زاد و ارتفع و جاوز الحد فهو غال و غلى»²
بدین ترتیب غلوّ یعنی خروج هر چیز از حد و مرز و اندازه آن، پیش فرض این معنا آن است که هر چیز قدر اندازه‌ای دارد که با آن قدر و اندازه از غیر خود شناخته می‌شود؛ به گونه‌ای که تقدیر و اندازه‌گیری جدا از آفرینش آفریده‌ها نیست،³ حال که هر چیز اندازه خود را دارد، پس حق باوری و باور حق آن است که انسان هر شیء را در حد و مرز خود محدود بداند و همین که چیزی را از حدود خود خارج کند، خروج از حق تلقی می‌شود و چون عدل به «وضع کل شیء موضعه» تعریف شده است، غلوّ نوعی ظلم هم به حساب می‌آید.⁴ زیرا غلوّ اخراج یک چیز از حد خود است و حد هر چیز جایگاه آن است. همان گونه که راغب در مفردات آورده است:

«الظلم عند اهل اللغة و كثير من العلماء وضع الشيء في غير موضعه»⁵

«ظلم نزد اهل لغت و بسیاری از علماء قرار دادن شیء در غیر موضع آن است.»
بدین ترتیب نسبت بین ظلم و غلوّ نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر ظلمی غلوّ نیست ولی هر غلوّی ظلم است، زیرا ممکن است چیزی از جایگاه خود خارج شود و در جایگاه فروتر قرار گیرد، در این صورت ظلم است ولی غلوّ نیست و غلوّ ظلمی است که چیزی از جایگاه خود خارج شده و در جایگاهی فراتر قرار گرفته باشد.

غلوّ در قرآن

با توجه به این که مفهوم غلوّ و معنای آن با مرزشکنی و برترینی برابر است، می‌توان طرح زیر را برای شناخت غلوّ غالبان در قرآن پیشنهاد کرد.

غلو «برترینی ناروا»

الف: غلو نسبت به خود، مثل:

1. غلو شیطان
2. غلو فرعون
3. غلو یهود و نصاری

ب: غلو نسبت به غیر خود، مثل:

1. غلو نسبت به شیء یا جن یا ملائکه
2. غلو نسبت به رهبران
3. غلو نسبت به رهبران آسمانی

الف: غلو نسبت به خود

توضیح این که گاهی یک موجود نسبت به حدود و اندازه خود غلو می‌کند و زمانی نسبت به غیر خود.

کسانی که نسبت به خود غلو کرده‌اند و در قرآن از آنها نام برده شده است عبارتند از: شیطان، فرعون، یهود و نصاری. گرچه با توجه به مفهوم غلو هر موجود مختاری که از فرمان خداوند سرپیچی می‌کند غالی است؛ زیرا جایگاه خود را برتر پنداشته است. لذا شیطان، فرعون، یهود و نصاری و بت پرستان هر یک از مصادیق بارز غلو هستند.

1. غلو شیطان

کلمه شیطان در نگاه بعضی مفسران، ریشه عربی دارد و نون آن اصل کلمه و از ماده «شطن یَشْطَنُ» به معنای دور شدن از خیر است، ولی در نظر بعضی دیگر، نون آن زاید و اصل کلمه «شاط یشیطُ» به معنای شدت غضب است. 6

بعضی احتمال داده‌اند شیطان یک واژه عبرانی باشد و از «هاشتیطن» به معنای مخالفت و

دشمنی گرفته شده باشد. 7

در هر صورت شیطان مفهوم وصفی دارد و در قرآن به معنای موجود شر یا شریر است و فرد ممتاز در میان شیاطین ابلیس است که به جن بودن او در قرآن تصریح شده است.

«فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (کهف / 50)

در قرآن حدود 70 مورد قصه استکبار شیطان ذکر شده و نیز داستان سرپیچی او از سجده بر آدم، به تفصیل در قرآن آمده است و در ضمن بیان این داستان، علت سرپیچی، از زبان خودش بیان شده است:

«قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا

تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ.» (اعراف / 11-13)

«ما به فرشتگان امر کردیم تا بر آدم سجده کنند. پس آنها سجده کردند به جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.» (پروردگارت) گفت چه چیز تو را منع کرد که سجده نکنی در حالی که تو را امر کردم. ابلیس گفت من از او برتر هستم، تو مرا از آتش و او را از گل (خاک) آفریدی. (گفت از این) مقام (فرود آی، تو را از فرومایگان قرار دادیم).

شیطان با گفتن «انا خیر منه» «من از آدم برترم» اولین نافرمانی از امر خدا را به نام خود ثبت کرد. خود برترینی و غلو و تکبر در برابر خداوند ریشه تمام عصیانها است. دلیل شیطان برای برتری خود بر آدم همین جمله بود که: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «مرا از آتش و آدم را از خاک خلق کردی» یعنی آتش بر خاک ترجیح دارد. سخن ابلیس صحیح بود؛ زیرا او از جنس جن بود و قرآن جن را از آتش می‌داند: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (کهف / 50) و در آیه 15 سوره الرحمن می‌فرماید: «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ» «خداوند جن را از رخشنده شعله آتش آفرید».

ولی آنچه را خداوند تصدیق نفرمود سخن دیگر ابلیس بود که آتش از خاک بهتر است. درست است که آدم از خاک است ولی آدم از خاکی است که روح الهی در آن دمیده شده است.

از جمله «فَإِذَا سُوِّتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص / 72) معلوم می‌شود خداوند فرمان داد تا ابلیس بر آدم سجده کند نه بر خاک، و آدم از خاکی بود که به اراده خداوند تسویه شده و روح الهی در آن دمیده و به دست خداوند خلق شده بود. «قال يا ابليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي استكبرت أم كنت من العالين.» (ص / 75)

شیطان به رغم این که به این امر با خبر شده بود که خلقت آدم با نفخه الهی صورت گرفته است، ولی بزرگ بینی و برترجویی او را نسبت به این حقیقت کور کرده بود. 8 و همین غلو نسبت به خود موجب شد برخلاف علم خود عمل کند. شیطان به خالق بودن خداوند اقرار داشت چون گفت: «خلقتنی من نار» و از آنجا که از او خواست تا قیامت او را زنده بدارد، معلوم می‌شود به توانایی خداوند هم ایمان داشت: «قال أنظرنی الی یوم یبعثون» (اعراف / 14)

و از آنجا که به عزت خداوند سوگند یاد کرد، پس عزت او را هم انکار نمی‌کرد «فبعزتک لاغوینهم اجمعین» به رغم این شناخت، نتوانست از تاریکی وهم و خیال غلو، نجات یابد، سرانجام در تار و پود تکبر و برتری بینی گرفتار آمد و در دام غلو افتاد و به رغم همه عبادات و دانش‌ها حقیقت خود را با جمله «انا خیر منه» بروز داد و انانیت خود را در برابر امر الهی آشکار کرد. او با توهم برتری خلقت ناری خود بر خلقت خاکی آدم، امر رب خویش را زیر پا نهاد و در باور خود از حد خود خارج شده و فراتر رفت و حدود خود را شناخت. این خروج از حد و اندازه گرچه در مرتبه شناخت بود، اما آثار آن در عمل هویدا شد.

2. غلو فرعون

تنها فردی از جنس بشر که قرآن از تکبر و غرور او به تفصیل سخن گفته است، فرعون است. فرعون عَلم جنس و لقب شاهان مصر بوده است. فرعونی که قرآن از او نام برده همان «رامسس دوم» است که عرب او را «قابوس ابن مصعب» و عبرانیان او را فرعون «تسخیر» می‌نامند. 9

فرعون مصداق حقیقی یک غالی از نوع بشر است که پا از حدود خود بیرون گذاشت تا آن جا که برای خود مقام الوهیت قائل شد.

«لئن اتَّخَذتَ الهأَّ عندی لاجعلنک من المسجونین» (شعراء / 29)

به موسی علیه السلام گفت: «اگر الهی غیر از من انتخاب کنی تو را به زندان می‌افکنم» و خطاب به درباریان چنین گفت: «یا ایها الملاء ما علمت لکم من اله غیری» (قصص / 38) «من غیر از خود معبودی برای شما سراغ ندارم.»

به قول علامه طباطبائی (ره) این جمله از قبیل قصر قلب است؛ یعنی آنچه را موسی علیه السلام منحصر در خدای یگانه می کرد، او آن را در خود منحصر می دید؛ یعنی موسی علیه السلام الوهیت را برای خداوند و فرعون الوهیت را فقط برای خود اثبات می کرد. 10

فرعون علاوه بر الوهیت ادعای ربوبیت هم داشت و خود را ربّ الارباب می دانست؛ یعنی خود را از سایر اربابانی که مصریان می پرستیدند برتر می دید «انا ربکم الاعلی» (نازعات / 24) «من رب برتر شما هستم». نتیجه این برتری این بود که دیگران را برده و بنده خود به حساب آورد و مدعی شد آن چه من به شما نشان می دهم عین هدایت است؛ یعنی هدایت مردم را در گرو پیروی مطلق از خود می دید. «ما أریکم إلا ما اری و ما أهدیکم إلا سبیل الرشاد» (مؤمن / 29) «آنچه را به یقین می دانم به شما نشان می دهم و شما را جز به راه رشد هدایت نمی کنم».

فرعون خود را رب برتر می دانست. لذا ربّ موسی علیه السلام را به تمسخر می گرفت «قال فرعون ذرونی أقتل موسی و لیدع ربّه» (مؤمن / 26) «مرا از کشتن موسی بر حذر ندارید و بگذارید موسی را بکشم تا او پروردگارش را بخواند» و چون خود را مصلح و هادی می دانست مخالفت با خود را فساد در زمین می نامید. «إِنِّی أَخَافُ أَنْ یبدِّلَ دینکم او أَنْ یظْهَر فی الارض الفساد» (مؤمن / 26) «می ترسم موسی علیه السلام دین شما را تغییر دهد، یا اینکه در زمین فساد کند».

فرعون یک انسان بود و مثل همه انسانها مخلوق، مربوط و محتاج به آب و غذا و هوا بود. بنابراین نوع خلقت او نمی توانست زمینه غلو را فراهم کند. آنگونه که خلقت ابلیس زمینه غلو او را فراهم کرده بود. آنچه «قابوس بن مصعب» مصری را از حدود خود خارج کرد، قدرت و ثروت بود. اگر ابلیس برتری حقیقت خود را ناشی از ماده اولیه خلقت می دانست، فرعون شخصیت خود را به جلال و جبروت شاهی خود می پنداشت. قدرت، اندازه ها و مرزها را می شکند و ثروت، چشم ها را برای دیدن حد و مرزها کور می کند تا جایی که بشر سراسر نیاز، مرز خود را گم می کند و نخست در وهم و خیال خویش تصویری از خدا بودن ترسیم می کند و سپس همان تصویر را بر جهان واقع منطبق می کند ولی غافل از این که حق گرایی اقتضا می کند که ذهن و اندیشه و باور انسان با عالم واقع منطبق شود نه این که انسان عالم واقع را با بافته های ذهن و خیال خویش تفسیر کند.

3. غلو یهود و نصاری

اگر ابلیس به خاطر آفرینش و فرعون به خاطر ثروت و قدرت خود، دچار غلو شدند، اهل کتاب به خاطر کثرت انبیا که در میان آنان مبعوث شدند و به خاطر وجود معجزات زیاد و نجات از فرعون، عبور از نیل و رسیدن به سرزمین موعود و خلاصه به خاطر مدهای مکرر الهی پنداشتند که از دیگر بندگان خدا به خداوند نزدیک ترند، از این رو، خوی سرکشی مخصوصاً در یهودیان رنگ دینی به خود گرفت و آنها را به نژادپرستی کشاند.

یهود و نصاری خود را مالک حقیقت و همه کس را بر سبیل بطلان می دانستند و از همه می خواستند به آنها پیوندند.¹¹ همین مطلق نگری آنها را به صف بندی در برابر یکدیگر کشاند تا جایی که هر یک پیامبر دیگری را انکار می کردند «وقالت اليهود لیست النّصاری علی شیء و قالت النّصاری لیست اليهود علی شیء...» (بقره / 113) و هر یک برای حقانیت خود انبیا الهی را به یهودی یا نصرانی تقسیم کردند. «م تقولون إنّ ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب والاسباط كانوا هوداً او نصاری قل ءأنتم اعلم ام الله و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون» (بقره / 140)

قرآن در پاسخ به این ادعای واهی و باطل اعلام کرد که «ما کان ابراهیم یهودیاً و لانصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین» (آل عمران / 67) «ابراهیم نه یهودی و نه نصرانی بود؛ بلکه او مسلمانی دور از انحراف بود و هرگز از مشرکین نبود» و شما که برای خدا شریک قائل شده اید چگونه ابراهیم علیه السلام را از آن خود می دانید.¹²

برتری جویی و برتربینی یهود و نصاری تا آنجا پیش رفت که خود را فرزندان و دوستان خدا می دانستند و به صراحت بر خود، عنوان «ابناء الله» و «احباء الله» را نهادند. گرچه این القاب کنایه از قرب به خدا بود، ولی انتخاب القاب برای خداوند توقیفی است و کسی جز خداوند حق ندارد نامی برای ذات اقدس او انتخاب کند؛ زیرا احدی به ذات او معرفت حقیقی ندارد و پرواضح است که همین دو اسم انتخابی اهل کتاب (فرزند خدا و دوست خدا بودن) چه فساد عقیدتی در میان آنان ایجاد کرد.¹³ خداوند هیچ امتی را عزیز خانه خود نکرده هر چند انسان ها به خیال خود بر خود اسمی نهاده باشند. یهودیان و نصاری چون خود را عزیز خانه می دانستند، خود را از قوانین و احکام معاف کردند و به رغم حق دانستن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم اکثر آنها رسول خدا را انکار کردند.

یهود و نصاری غلوّ خود را تا تقسیم بندگان به جهنمی و بهشتی کشاندند و گفتند بهشت از آن ما و جهنم جایگاه غیریهود و غیرنصرانی است و آنان هرگز وارد بهشت نخواهند شد. «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» (بقره / 111) «و آنان گفتند هرگز کسی وارد بهشت نمی شود، مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوی پوچ آنهاست...»

آنها گفتند اگر ما وارد جهنم شویم چند روزی بیش تر نخواهد بود. «ذَلِكَ بَأْنُهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهمْ فِی دِینِهِمْ مَا كَانُوا یَفْتَرُونَ» (آل عمران / 24) البته اگر قومی خود را تافته جدا بافته از دیگران بدانند، به خود حق می دهد خونها را مباح و نوامیس دیگران را نعمت خدادادی و اموال اقوام دیگر را مایملک خدادادی خود بدانند و چنین بینش و جهان بینی، چنان بد خوئی و درنده خوئی در پی داشته و دارد. که هم اکنون نیز در گوشه و کنار دنیا شاهد آن هستیم.

ب) غلوّ نسبت به غیر خود

1 - غلوّ نسبت به شیء، جن یا ملائکه

اعتقاد به مبدأ، همراه انسان متولد شده است؛ به عبارت دیگر انسان همواره از مفهوم خدا دریافتی داشته نه این که این دریافت همیشه صحیح بوده است. «فتشیسم» یا «شی پرستی» که با اعتقاد به تقدّس اشیاء همراه است، «انیمیسم» یا «روح پرستی»، «توتمیسم» یا «پرستش حیوان»، اگر همگی اینها ادیان جوامع بدوی به حساب آیند، اصل مشترکی در همه این ادیان مردم بدوی وجود دارد و آن پرستش است. 14. پرستش نوعی گرایش و تمایل شدید به یک شیء است؛ آن هم به خاطر یک کمالی که پرستنده از آن دریافت کرده است چه این کمال حقیقت داشته باشد و چه کمالی توهمی باشد. گفته می شود در هر پرستش سه عنصر وجود دارد: 1. واقعیتی که خارج از انسان و دارای کمال و برتری است 2. علم و آگاهی انسان به آن واقعیت و کمال آن 3. تمایل درونی شدید انسان به آن واقعیت به خاطر آن کمال 15.

بنابراین انسان همواره در برابر کمال و زیبایی خاضع و در برابر قدرت برتر خود کرنش کرده است. اگر سنگ را پرستیده است، ارزش سنگ به خاطر چیزی بوده است که در سنگ وجود دارد. سنگ مورد پرستش ابزاری بوده است. برای به دست آوردن چیزی که در سنگ

وجود دارد این تصور که آب اصل درمان هر درد و شفابخش و آفریننده است، مورد پرستش انسان واقع شده است. 16 انسان وقتی انس و آرامش و سرنوشت خود را در گرو یک شیء، یک موجود زیبا و قدرتمند می‌دیده است به آن دلبسته و این دلبستگی شدید به پرستش انجامیده است.

باتوجه به آن چه گفته شد می‌توان گفت انسان در فطرت خود شیفته قدرت مطلق و زیبایی بدون حد و مرز و کمال است. ولی در مصداق آن کمال مطلق، به خطا رفته است و آنچه غیر از خدا پرستیده است نتیجه غلوئی بوده است که در ذهن آدمی نسبت به آن غیر خدا، نقش بسته است. انسان نقش آب، آسمان، خورشید، ماه و ستارگان و هرچیز دیگر را در زندگی خود درک کرده است. اما زمانی که آنها را از جایگاه و مرتبه خویش فراتر برد و این مظاهر قدرت و زیبایی و کمال را عین قدرت و زیبایی پنداشته، و آنها را موجودی مستقل در ذات و اثر دانسته، از جاده عدل و حق دور افتاده است.

ادیان توحیدی از جمله خدماتی که به بشر کرده‌اند، این است که جایگاه واقعی هر موجود و حد و حدود آن را نمایانده‌اند. توحید نه نفی واقعیتهای هستی است و نه نفی آثار و قدرت و نه نفی زیبایی‌های آن است. در بینش توحیدی هستی واقعیت دارد و تمام این هستی از ذرات کوچک تا بزرگترین جزء آن، دارای آثاری است، اما تمامی آنها مخلوق و مصنوع یک قدرت برترند «لا اله الا هو خالق کل شیء» (انعام / 102) و رابطه آنها با خالق و صانع خود یک رابطه قیومی است «لا اله الا هو الحی القيوم» (بقره / 255)

در اندیشه توحید مدار، معبود همه چیز خدای واحد است. «و ان من شی الا یسبح بحمده» (اسراء / 44) و هستی یکسره مملوک اوست «له ما فی السماوات و ما فی الارض» (بقره / 255) همانگونه که همه چیز تحت ربوبیت او قرار دارد «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» (یونس / 3) بدین ترتیب قرآن انواع رابطه‌ای را که بین هستی و خداوند وجود دارد برشمرده است. 17 و با تبیین این رابطه، در حقیقت حد و مرز هر موجود را مشخص کرده تا اندیشه آدمی پا را فراتر یا فروتر نگذارد.

در قرآن جن، فرشته، سنگ، ستاره، خورشید و ماه و هر آن چه در طول تاریخ مورد پرستش انسان قرار گرفته است، به عنوان مصنوع خدای یکتا و به عنوان نعمت و رحمت و به عنوان آیه الهی معرفی شده است. یعنی ضمن تأیید وجود و آثار آنها، حدود و مرز وجودشان معین شده است تا نه فراتر از حد و نه فروتر از آن قرار داده شوند. نه تفریطی صورت گیرد

همانگونه که عده‌ای هستی را نوعی وهم و خیال پنداشته‌اند. 18 و نه افراطی صورت گیرد همانگونه که عده‌ای آنها را در حد خدا بالا برده‌اند و نسبت به آنها غلو کرده‌اند. نفی بت پرستی، نفی غلو است؛ همانگونه که نفی جن پرستی، فرشته پرستی و ستاره پرستی نیز نفی غلو است که انسان نسبت به آنها قائل شده است. قرآن از این که کسی موجودی را تا حد خدا بالا ببرد نهی فرموده است «واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً» (نساء / 36) شرک به معنای خارج کردن و فراتر بردن موجود از حد متعین است. ابراهیم علیه السلام از خداوند می‌خواهد که او و فرزندش را از پرستش اصنام دور کند؛ یعنی از خداوند می‌خواهد که او را یاری کند تا هرگز نسبت به چوب و سنگ غلو نکند «واجنبنی و بنی ان نعبد الاصلنام» (ابراهیم / 30)

براساس آموزه‌های قرآن انسان در دوستی ورزیدن نسبت به غیر از خدا حق ندارد از حدود دوستی خارج شود. «ومن الناس من يتخذ من دون الله انداداً يحبونهم كحب الله» (بقره / 165) زیرا افراط در دوستی، حق بینی انسان را از بین می‌برد و کوری و کری ایجاد می‌کند. قرآن برای تصحیح اندیشه غلوگرا هشدار می‌دهد آن چه غیر از خدا می‌پرستی نه سودی دارد و نه زیانی؛ یعنی هیچ چیز در اثرگذاری، استقلال از خود ندارد. «ولاتدع من دون الله مالا ينفعک ولا يضرک» (یونس / 106)

و در جای دیگر هر نوع یاری و نصرت طلبیدن از غیر خدا را پوچ می‌انگارد «ولا يستطيعون لهم نصراً ولا انفسهم ينصرون» (اعراف / 192)، «والذين تدعون من دونه ما يملكون من قطمير» (فاطر / 13)

و بالاخره ادیان توحیدی جهان‌شناسی انسان را تصحیح می‌کنند و یکی از راههای این تصحیح تعریف صحیحی است که از مظاهر هستی در اختیار انسان می‌گذراند تا انسان با شناخت مرز اشیاء حدود آنها را از پیش خود فراتر یا فروتر نبرد.

2. غلو نسبت به رهبران

نوع دوم غلو نسبت به دیگران، غلو در مقام رهبران است. در قرآن، غلو نسبت به رهبران و پیشوایان دینی به دو صورت آمده است. در گونه اول تنها مردم بودند که برای تعظیم و تجلیل از رهبران خود مجسمه ساخته و تعظیم مجسمه‌ها به مرور زمان به پرستش آنها انجامیده است.

«وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» (نوح / 24)
«سران قوم نوح علیه السلام به مردم (گفتند شما خدایان خود یعنی ود، سواع، یغوث، یعوق و نسرا را رها نکنید».

مرحوم فیض به نقل از تفسیر قمی می‌گوید: گروهی از مؤمنین قوم نوح از دنیا رفتند. مردم از شدت تأثر و حزن، به عنوان یادبود برای آن‌ها مجسمه‌هایی ساختند تا هم با آن‌ها انس بگیرند و هم مؤمنین از دست رفته را با مجسمه‌ها یاد کنند. ولی به مرور زمان نسل‌های بعدی مجسمه‌ها را پرستیدند. شبیه این سخن در علل الشرایع از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. 19 یعنی تکریم و تعظیم عوام نسبت به خواص از حالت طبیعی خود خارج و به مبالغه و غلو رسیده، آنگاه به افسانه‌سازی می‌انجامد. در اذهان عامه، خواص از حدود انسانی خارج شده تبدیل به رب و الهه می‌شوند، این غلو نیز زمینه‌هایی داشته است. از جمله این زمینه‌ها مقامات معنوی است که پیشوایان دینی به آن دست می‌یافته‌اند و یا عوام در ذهن خود برای آنان ساخته و پرداخته‌اند. 20

گونه دوم، غلوی است که عوام نسبت به رهبران قائل شده و خود رهبران هم به آن دامن زده یا حداقل مردم را از این باورهای غلط باز نمی‌داشتند. مصداق این نوع غلو، غلو نسبت به احبار یهود و راهبان مسیحی است، آن‌ها از سوی عوام به عنوان رب پنداشته شده‌اند.
«تَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه / 31)

«اهل کتاب احبار و راهبان را رب خود گرفته همان‌گونه که حضرت مسیح را، در حالی که به آن‌ها امر شده بود که جزء خدای یگانه کسی را نپرستند، همانا او از آنچه شرک می‌ورزند پاک و منزّه است».

«احبار» جمع «حبر» یعنی دانشمند و غالباً به علمای یهود گفته می‌شود و «رهبان» کسی است که لباس رهبیت و ترس خدا به تن کرده ولی غالباً به عابدان مسیحی «رهبان» گفته می‌شده است. رب گرفتن یعنی کسی را بدون قید و شرط اطاعت کردن، مسیحیان از رهبانان و یهودیان از احبار خود بدون قید و شرط اطاعت می‌کردند و این نوع پیروی، ربوبیت و عبادت به حساب می‌آید و این تقلید محض نتیجه باور غلط عوام است.
ریشه این باور نوعی خیال‌بافی عوامانه است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«اما واللّٰه ما صاموا و لا صلّوا و لكنّهم احلّوا لهم حراماً و حرّموا عليهم حلالاً فاتّبعوهم و عبدوهم من حيث لا يشعرون»

«به خدا قسم مردم یهود و نصاری برای علما خود نه روزه گرفتند و نه نماز گذاردند؛ بلکه علمای آنها حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام می کردند. مردم هم از آنها تبعیت می کردند و آنها را در حالی که خود نمی فهمیدند عبادت می کردند.»

عدی بن حاتم به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد:

«لسنا نعبدهم» ما علمای خود را نمی پرستیم. حضرت فرمود: «الیس یحرّمون ما احلّ الله

فتحرّمونه و یحلّون ما حرّم الله فتستحلّونه قال: قلت بلی. قال: فتلك عبادتهم» 21

«حضرت فرمود: آیا علمای شما حلال را حرام و حرام را حلال اعلام نمی کنند؟ گفتم چرا چنین می کنند. فرمود: همین که شما پیروی می کنید آنها را عبادت می کنید.»

آری پیروی بی چون و چرا نوعی ربوبیت است و چون مقام ربوبیت و الوهیت مخصوص خداست، پس پیروی محض از غیر خدا نوعی غلوّ است؛ یعنی پیروی کننده پیروی شونده را از حد خود خارج کرده است و این برتر دانستن و در حد خدا قرار دادن غلوّ است.

رهبران دینی دنیاگرا درست بر خلاف انبیاء الهی و رهبران راستین هرگز با این جهل عوام مقابله نمی کنند؛ زیرا جهل عوام دنیای آنان را آباد می کند و مبارزه با جهل به منزله از دست رفتن دنیای آنهاست. اینان برای تحمیل خود و سواری گرفتن از مردمان عوام حقیقت

بشری خود را پنهان می کنند و با منطق ریا و ریاکاری و پنهان کاری مردم را به بردگی

می کشند. گرچه فرمان نمی دهند که عوام بر آنها سجده کنند، اما خویش را قبله آنان قرار

می دهند. قرآن پرده تزویر از چهره این دین فروشان دنیاپرست برگرفته و اعلام می کند:

«يا ايّها الذين آمنوا إنّ كثيراً من الاحبار و الرهبان ليأكلون اموال النّاس بالباطل و يصدّون عن

سبيل اللّٰه» (توبه / 34) از جمله فساد این گروه، فساد مالی است؛ یعنی چپاول اموال مردم، و

سد راه برقراری نظام عادلانه «سمّاعون للكذب أكّالون للسّحت» (مائده / 42) «اینان دروغگو

و بسیار حرام خورند.» 22

3- غلوّ نسبت به رهبران آسمانی

نوع سوم از غلو نسبت به دیگران غلو مسیحیت و یهود نسبت به عیسی و عزیر علیهما السلام است. پیروان این دو تن از انبیای الهی آن‌ها را تا حد الوهیت و ربوبیت بالا بردند و به غلوگرایی و غلو باوری دچار شدند.

«یا اهل الکتاب لاتغلو فی دینکم» (نساء / 171 و مائده / 77) «ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید.»

در اینجا نخست به بررسی عقیده نصاری درباره عیسی علیه السلام و سپس به عقیده یهود درباره عزیر علیه السلام می‌پردازیم.

حضرت عیسی علیه السلام

کلمه «عیسی» که گفته می‌شود عبری آن «یشوع» به معنای نجات‌دهنده است، در ده سوره قرآن، بیست و پنج بار ذکر شده و در چهار سوره نیز کلمه «مسیح» ده بار آمده است. 23 تولد عیسی علیه السلام تولدی خارق‌العاده بود. وقتی به مریم علیه السلام بشارت فرزندى به نام عیسی علیه السلام داده شد، تعجب کرده و گفت: «قالت أئی یكون لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا» (مریم / 20) «من چگونه فرزندی خواهم داشت در حالی که بشری با من تماس نگرفته و من فرد خطاکاری نبوده و نیستم.» «قال کذا لک قالت ربک هو علی هین.» (مریم / 21) «جبرئیل به او گفت: آری تو با مردی تماس نداشته‌ای، اما این کار بر خداوند آسان است.»

قرآن مریم و عیسی علیهما السلام را یک آیه می‌خواند: «و جعلنا ابن مریم و امّه آیه» (مؤمنون / 50)

کودکی او مانند تولدش امر شگفت دیگری بود؛ زیرا هم در گهواره سخن گفت و هم اعلام کرد که به نبوت نایل شده است «قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا» (مریم / 30) «من بنده خدا هستم و خداوند به من کتاب داده و مرا نبی قرار داده است» عیسی علیه السلام با دمیدن در خاک مرده، حیات ایجاد می‌کرد. «اذ تخلق من الطّین کهیئۀ الطّیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی» (مائده / 110) «تو به اذن من از خاک، پرنده‌ای خلق می‌کنی. آنگاه در آن می‌دمی و به اذن من دارای حیات می‌شود.»

البته سخن گفتن او در گهواره، معجزه‌ای است که قرآن از آن خبر داده است، ولی مسیحیت اعتقاد دارند حضرت عیسی علیه السلام تا سی سالگی هیچ معجزه‌ای ارائه نکرده است و ادعایی هم مبنی بر نبی بودن نداشته است.

عیسی علیه السلام بیماران بی‌علاج را شفا می‌داد و مردگان را زنده می‌کرد. «و تبرئ الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی» (مائده / 110)

وجود عیسی علیه السلام مظهر جلال و جمال الهی و مظهر خدای خالق و محی بود. جاهلان تفریطی، ایجاد او را بدون دخالت پدر باور نداشتند. بنابراین پاکدامنی مریم علیه السلام را زیر سؤال می‌بردند و جاهلان افراطی گروهی او را «بن‌الله» و گروهی دیگر عیسی علیه السلام را سومین اقنوم دانستند.

عقیده به تثلیث قبل از نصاری در برهمایی وجود داشته است. «برهما» خدای بزرگ و خالق مبادی موجودات، «وشینو» حافظ امر کاینات و «شیوا» خراب کننده و هلاک کننده موجودات، این سه در یک تثلیث «تری مورتی» هستند. 24

رشید رضا می‌نویسد: «برهما» خدای پدر و «وشینو» خدای پسر از «برهما» متحول شده و «شیوا» روح القدس است. نصاری تثلیث را از «برهما» گرفته‌اند. گرچه اصل عقیده برهمایی توحیدی بوده است، معبود آن‌ها سه صفت داشته است: خلق، حفظ و تصرف و تغییر. ولی به مرور برای این سه صفت اقانیم و ذوات جداگانه قرار دادند و برای تجسم بخشیدن به این عقیده خود، مجسمه‌هایی با یک جسد و سه سر یا یک تمثال سه وجهی قرار دادند. 25

مرحوم طباطبایی (ره) نیز همین عقیده را دارد و می‌گوید قرآن که می‌فرماید: «یضاهئون قول الذین كفروا» (توبه / 30) اشاره به تقلید نصاری از کفار (برهمنان) است. 26

محمد بیومی می‌گوید: نصاری در عقیده به حضرت عیسی علیه السلام سه گروه بودند عده‌ای او را پسر خدا و گروهی او را خود خدا و گروهی هم درباره او به تثلیث قائل بودند و می‌گفتند خدا یکی از سه کس است که سه کس عبارتند از خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس، یعنی عیسی خدا و پسر خدا و درعین حال بشر و خداست. قرآن هر سه عقیده را نفی کرده است. 27

1- «لقد کفرالذین قالوا انّ الله هوالمسیح بن مریم» (مائده / 72)

2- «لقد کفر الذین قالوا انّ الله ثالث ثلاثه» (مائده / 73)

3- «و قالت النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِافْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ...» (توبه / 30)

قرآن نصاری را به خاطر این که عیسی را هر چند از روی شدت احترام و علاقه تا حد خدایی بالا برده‌اند، هرگز ستایش نمی‌کند؛ بلکه شدیداً با این تفکر انحرافی مقابله می‌کند و به صراحت اعلام می‌کند: غلوّ درباره او (هرچند از روی شدت علاقه باشد) کفر است. و این غلوّ کفرآلود عذاب الیم در پی دارد. «و ان لم یتّھوْا عَمَّا یَقُولُوْنَ لِمَسَّنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْهُمْ عَذَابُ الْیَمِّ» (مائده / 73)

قرآن در رد عقیده غلوّکنندگان استدلال می‌کند که عیسی علیه السلام و مادرش غذا می‌خوردند. «کَآنَا یَاکُلَانِ الطَّعَامَ» (مائده / 75)

عیسی علیه السلام مالک سود و ضرر خود نبود «قُلْ اتَّعْبُدُوْنَ مَنْ دُوْنَ اللَّهِ مَا لَا یَمْلُکُ لَکُمْ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً» (مائده / 76)

عیسی علیه السلام مانند آدم علیه السلام از خاک به وجود آمد «أَنَّ مِثْلَ عِیْسَى عِنْدَ اللَّهِ کَمِثْلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ» (آل عمران / 59)

عیسی علیه السلام فقط رسول خدا و کلمه او بود «أَمَّا الْمَسِيحُ عِیْسَى ابْنُ مَرْیَمَ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ» (نساء / 171)

عیسی علیه السلام از عبادت خدا استنکاف نکرد «لَنْ یَسْتَنکِفَ الْمَسِيحُ اِنْ یَكُوْنَ عَبْدًا لِلَّهِ» (نساء / 172)

عیسی علیه السلام خود را بنده خدا نامید: «قَالَ اَنْتَی عَبْدُ اللَّهِ» (مریم / 30)

و عیسی علیه السلام از غلوّکنندگان برائت و بر آنان به خاطر کفرشان لعن فرستاد.

«مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنیْ بِهٖ اِنْ اَعْبَدُوْا اللَّهَ رَبِّیْ وَ رَبَّکُمْ» (مائده / 117)

«لَعَنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ بَنیْ اِسْرَآئِیْلَ عَلٰی لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِیْسٰی ابْنِ مَرْیَمَ» (مائده / 78)

بدین ترتیب رهبران راستین در برابر جهل جاهلان سکوت نمی‌کنند برخلاف دنیا طلبانی که عزت خود را در جهالت توده مردم می‌بینند.

غُزیر

دومین شخصیت آسمانی که بنی اسرائیل درباره او دچار غلوّ شدند غُزیر بود. عرب یهود از باب تحبیب غُزرا را «غزیر» نامید و عرب‌های مسلمان همین اسم را از آن‌ها گرفتند. بنابراین

عزیر از اسامی منقول و علم است و از عبری آمده است. مانند عیسی که در اصل «یسوع» بوده است. 28 نام عزیر فقط یکبار در قرآن آن هم در آیه 30 سوره توبه آمده است. «و قالت الیهود عزیر ابن اللّٰه» «یهود گفتند عزیر پسر خداست» و بعضی مفسرین از جمله علامه طباطبایی(ره) و مرحوم طبرسی(ره) و مرحوم ابوالفتوح رازی نیز در ذیل تفسیر آیه 259 سوره بقره می‌فرمایند آن کسی که بر دهکده‌ای گذر کرد عزیر و او از انبیای الهی است. «و کالذی مرّ علی قریۃ و هی خاویۃ علی عروشها قال انّی یحی هذه اللّٰه بعد موتها فاماته اللّٰه مائه عام ثمّ بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوماً او بعض یوم قال بل لبثت مائه عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنّہ وانظر الی حمارک و لنجعلک آیۃ للنّاس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحمًا فلما تبین له قال اعلم أنّ اللّٰه علی کل شیء قدير» (بقره / 259) «یا مانند آن کس که بر دهکده‌ای گذر کرد که دیوارها و سقف‌هایش فرو ریخته بود گفت خدا چگونه این را پس از مردنش زنده می‌کند؟ خداوند او را صدسال می‌راند و سپس برانگیختش، گفت: چند سال درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا پاره‌ای از یک روز درنگ کردم. گفت: بلکه صدسال است که درنگ کرده‌ای به خوراک و آشامیدنی‌ات بنگر که دگرگون نشده است و خرت را نگاه کن که استخوانهایش پوسیده تا پاسخ خود را بیابی و تا تو را دلیل و نشانه‌ای بر رستاخیز کنیم و به استخوان‌ها بنگر که چگونه قوام می‌بخشیم و به هم می‌آوریم و پس گوشت بر آنها می‌پوشانیم و آنگاه که قدرت خدا) در زنده کردن مردگان(برایش روشن شد گفت می‌دانم خدا بر هر چیزی تواناست.»

مرحوم طبرسی براساس روایتی از امام صادق علیه السلام می‌گوید: منظور از «کالذی مرّ علی قریۃ» عزیر است.

پس از سلطه بخت‌النصر بر اسرائیل (حدود قرن 8 ق م) و درهم شکسته شدن اورشلیم بسیاری از یهودیان به اسارت درآمده توسط بخت‌النصر به بابل منتقل شدند. عزیر از جمله کسانی بود که در بابل متولد شد 29 و یا بنابر قولی دیگر او در چهارسالگی همراه بقیه یهودیان به اسارت درآمده و به بابل برده شد. 30

بعضی عزیر را پیامبر و بعضی دیگر او را از کاهنان یهود می‌دانند. عزیر توانست در دوران تبعید تورات را احیاء و دین یهود را تجدید نماید و هویت بنی‌اسرائیل را بازگرداند و با شفاعت نزد کوروش آنان را به سرزمین آباء و اجدادی خود یعنی اورشلیم بازگرداند. دوران

عزیر مبداء تاریخ یهودی است. گفته می‌شود اسفار عزرا و نحمیا توسط او جمع‌آوری شد.

به همین دلیل یهودیان دوران عزیر را بهار تاریخ خود نامیده‌اند. 31

تجدید حیات قومی یهود و سامان‌بخشی به دین یهود از عزیر یک شخصیت بی‌نظیر و فوق‌العاده در اذهان مردم یهود ساخت؛ به گونه‌ای که او را مقدس پنداشته در خیال آن‌ها عزیر پسر خدا شد و به او لقب «ابن‌الله» دادند. غلو در مقام او نتیجه اقدامی بود که یهودیان آن را اقدام شگرف و معجزه‌آسا تلقی کردند؛ به گونه‌ای که افسانه‌ها ساختند و تا آنجا که

گفتند او بر هر یک از انگشتان خود قلمی بسته و با ده قلم تورات را می‌نویسد. 32

آیا همه یهودیان او را ابن‌الله می‌دانستند؟ در پاسخ به این سؤال گفته‌اند فقط بعضی از یهود به او لقب ابن‌الله دادند ولی چون دیگر یهودیان آن را انکار نکردند، قرآن این قول را به همه آن‌ها نسبت داده است. «و قالت الیهود عزیر ابن‌الله و قالت النصارى المسيح ابن‌الله ذالک قولهم بافواههم یضاهئون قول‌الذین کفروا من قبل قاتلهم الله اَنّی یؤفکون.» (توبه / 31)

علامه طباطبایی (ره) می‌گوید لقب ابن‌الله برای عزیر یک لقب تکریمی بوده است و از باب احترام و تعارف چنین لقبی را بر او نهاده‌اند برخلاف مسیحیان که برای مسیح الوهیت قائل

بودند. 33

ولی رشید رضا در تفسیر المنار می‌گوید: فیلسوف یهودی عصر حضرت عیسی علیه السلام خداوند را دارای فرزند می‌دانست و باور داشت که فرزند خدا همان «کلمه الله» است که با آن اشیاء را خلق می‌کند. شاید منظور یهود هم از لقب «ابن‌الله» برای عزیر همین باشد.

رشید رضا در ادامه می‌گوید: نصاری از یهودیان تقلید کردند و گفتند مسیح ابن‌الله است.

ولی به عقیده نگارنده، این که قرآن قول یهود را در ابن‌الله نامیدن عزیر شبیه قول کفار 34

قلمداد کرده «یضاهئون قول للذین کفروا» و بر آنان نفرین فرستاده «قاتلهم الله» و در آیه

بعدی قائلین به ربوبیت احبار و رهبان را مشرک خوانده، نشان می‌دهد یهودیان از باب

تکریم چنین لقبی بر عزیر قرار نداده‌اند؛ بلکه او را معبود و رب می‌دانسته‌اند. قرآن تنها

کتابی است که اعتقاد یهود و مسیحیت درباره عزیر و مسیح را یک اعتقاد تقلیدی و وارداتی

می‌نامد که پیروان این ادیان توحیدی آن را یا از مشرکین عرب گرفته‌اند؛ مشرکینی که

می‌گفتند: «ان الملائکه بنات‌الله». و یا از برهمنها و یونانیها و رومی‌ها گرفتند. 35 این رجعت

و تمایل به شرک در قوم یهود در عصر حضرت موسی علیه السلام نیز سابقه داشته است و

آنگاه که از نیل عبور داده شدند به موسی علیه السلام گفتند:

نتیجه

غلو به معنای خروج از حد و اندازه و غالی کسی است که در باور خود چیزی را از حد و اندازه معین خارج می‌کند و آن را فراتر می‌برد.

یکی از تعالیم ادیان آسمانی آشنا کردن انسان با حد و اندازه هر چیز و پرهیز دادن او در خروج از حد و اندازه موجودات است؛ زیرا ریشه انحراف انسان در پرستش اشیاء، ارواح، اجنه، خدایان زر و زور به دو عامل برمی‌گردد، یا حد معین موجود را فراتر می‌برد و یا آن را فروتر می‌پندارد.

بت پرستان نسبت به حد و اندازه بت و جن پرستان نسبت به حد و اندازه جن غلو کرده‌اند و آنها را که مظاهری از قدرت و هستی مطلق هستند، تا حد الوهیت و ربوبیت بالا برده‌اند. غلو زمینه دارد. اگر بگوییم زمینه غلو در فطرت انسان است به گزاف نگفته‌ایم؛ زیرا انسان به حکم فطرت به آن چه از جنس کمال است گرایش دارد و به آن انس می‌گیرد و چون کمال مطلق را می‌جوید گاهی دریافتن مصداق آن به خطا می‌رود. دین گرایش انسان به کمال مطلق را ارج می‌نهد و او را در شناخت مصداق حقیقی آن یاری می‌دهد و با تعریفی که از مظاهر هستی در اختیار انسان قرار می‌دهد، حد و اندازه موجودات و جایگاه آنها را مشخص می‌کند تا بشر آنها را مصداق کمال مطلق نگیرد.

طرح غلو یهود و نصاری نسبت به حضرت عزیر و عیسی علیهما السلام و طرح موضوع غلو عوام نسبت به احبار و راهبان یهودی و مسیحی در قرآن شاید هشدار به امت مسلمان بود. تا مبدا در عقاید خود درباره رهبران آسمانی و علمای دین خود در ورطه غلو گرفتار شوند. سوگمندانه به رغم این هشدار گروهی از مسلمانان در دامن غلو گرفتار آمدند و به بلای شرک و کفر دچار شدند. در بررسی علل و عوامل پدیده غلو در اسلام درست به همان زمینه‌هایی که قرآن طرح کرده بود و نسبت به آنها هشدار داده بود برخورد می‌کنیم. مقامات معنوی بندگان خدا هر چند عالی باشد، آثار وجودی موجودات هر چند شگفتی بیافریند، زیبایی آیات الهی هر چند دل‌ها را بر باید، علم و دانش موجود خاکی هر چند فزونی گیرد، قدرت و ثروت هر چقدر انباشته گردد، در بینش توحیدی همه و همه وامدار قدرت و زیبایی مطلق و علم مطلق است و آن کمال مطلق جز خداوند کسی نیست و بر پیشانی همه

موجودات آیه «یا ایّها النّاس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید» (فاطر / 15) نقش گرفته است.

- 1- محمد بن مکرم، ابوالفضل جمال‌الدین، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، 1322 / 15_1363.
- 2- بقال، محمد علی، المعجم‌الجمعی تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 498 / 5_1376.
- 3- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، قم، نشر فرهنگ رجاء، 11/471.
- 4- مکارم شیرازی، ناصر، شرح فشرده نهج‌البلاغه، قم، نشر مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام، 1377 کلمات قصار، 437/.
- 5- الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن (به اهتمام سید محمد گیلانی) 315_1969/.
- 6- قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 33 / 4_1364.
- 7- خزائی، محمد، اعلام القرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، 788/.
- 8- طباطبایی، المیزان، 33 / 8.
- 9- خزائی، اعلام القرآن 482/.
- 10- المیزان 54 / 16.
- 11- طبرسی، مجمع‌البیان تهران، انتشارات اسلامی، 216/ و 188.
- 12- همان 216 / 2-1.
- 13- المیزان 383 / 5.
- 14- شریعتی، علی، تاریخ و شناخت ادیان، تهران، شرکت سهامی انتشار، 58_1362 و 59.
- 15- نصری، عبدالله، خدا در اندیشه بشر، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، 277/1373_.
- 16- الیاده، میرچاده، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر سروش، 215_1372/.
- 17- نصری، عبدالله، مبانی جهان‌شناسی در قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، 105/1376.

- 18- چند تن اساتید عرب، فلسفه یا پژوهش حقیقت، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، انتشارات جاویدان 72/ 1366.
- 19- فیض، ملامحسن، تفسیر صافی، بیروت، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات 232/ 15.
- 20- ابن کلبی، جامعه‌شناسی دینی جاهلیت، ترجمه یوسف قصابی، تهران انتشارات شقایق، 73/ 1364.
- 21- مدرسی، محمدتقی، من هدی القرآن، بیروت، دارالاندالعی، 156/.
- 22- طباطبایی، ترجمه المیزان، 518/ 5.
- 23- اعلام القرآن، / 463.
- 24- بنی‌حسینی، سیدصادق، ادیان و مذاهب جهان، تهران، 107/ 2/ 1372.
- 25- رشید رضا، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه، 6/89.
- 26- المیزان، 9/374.
- 27- مهران بیومی، محمد، بررسی تاریخ قصص قرآن، ترجمه مسعود انصاری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1383.
- 28- تفسیر المنار، 10/ 321.
- 29- لاریجانی، محمد، داستان پیامبران، تهران، انتشارات اطلاعات، 783/ 1380.
- 30- نیشابوری، قصص الانبیاء، / 350.
- 31- تفسیر المنار، 10/ 321.
- 32- اعلام القرآن، / 456.
- 33- المیزان، / 374 و 375.
- 34- تفسیر المنار، 1/328.
- 35- همان، 10/ 341.